

آیا اسلام عامل تهدید غرب است؟

عبدالله فهد النفیسی

مترجم: حسن خامه یار

پیش درآمد

بی تردید انسان مسلمان در عصر کنونی برای تحلیل و تفسیر پدیده‌های سیاسی، فکری و اجتماعی که در جهان موج می‌زند، به منطق نوین سیاسی و فکری نیاز مبرم دارد. من برای تأمین این نیاز بر آن شدم تا این مقاله را در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم.

با توجه به شناختی که از این واقعیت دارم راه‌حلهایی که تاکنون ارائه شده، ستاژده و مختصر است و راه‌حل اصولی و قاطع در زمینه گزینش موضوعات مورد رسیدگی به مشکلات مسلمانان در کار نیست. امیدوارم راه‌حلهایی که در این مقاله ارائه شده است، برای مسلمان معاصر که به دین و آیین خود پایبند است و همزمان با شرایط معاصر همسو بوده، مفید باشد و یا خواندن آن بتواند مواضع نظری و فکری خود را در برابر برخی پدیده‌های عصر کنونی استحکام بخشد.

چرا محافل تصمیم‌گیرنده در غرب به این اندازه در مورد اسلام و مسلمانان حساسیت نشان می‌دهند؟ آیا غرب به‌طور کل به اسلام و مسلمانان حساسیت دارد؟ آیا به‌گروه بخصوص و اندکی که آنان را روزی افراط‌گرایان (Fundamentalists)؛ روز دیگر تروریست‌ها (Terrorists) می‌نامد، حساسیت نشان می‌دهد؟

آیا غرب از اسلامی که در برگرفته امتی دارای یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون نفر جمعیت است و مناطق گوناگون جغرافیایی با انواع معادن و ذخایر گرانها از جمله نفت را در اختیار دارد و در صورت وحدت جهان اسلامی می‌توان یک جنبش مستقل و جدا از غرب تشکیل داد، بیم و نگرانی دارد؟ شکی نیست که اسلام روزی از غرب مستقل خواهد شد و میان مسلمانان همکاریهای گوناگون در زمینه توسعه، بازارهای مشترک و صنایع مشترک که زیر بار رهنمونهای غرب نخواهد بود، به‌وجود خواهد آمد؛ آن گونه که در معاهده سازمان تجارت جهانی (WTO-Agreement) تصریح شده است.^۱

کوشش شده در این جزوه با استفاده از کتابها و تالیفاتی که در ۲۰ سال گذشته در غرب به ویژه در آمریکا و اروپای غربی منتشر شده و نیز با استفاده از طرحها و نظریه‌هایی که مطرح گردیده، به پرسش‌های فوق پاسخ داده شود.

«ریچارد نیکسون»، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا در چند سال گذشته با انتشار دو کتاب نگرانی خود را از اسلام و مسلمانان در آن ابراز داشت.^۲ عنوان کتاب نخست «پیروزی بدون جنگ» (Victory Without War)^۳ است و کتاب دوم این عنوان را دارد: «فرصت را مغتنم شمارید: چالشهای آمریکا در جهان تک‌قطبی»

نیکسون در این دو کتاب می‌گوید که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی^۵ و همزمان با آن، سقوط جنبش سوسیالیستی در جهان، غرب به ویژه آمریکا با اسلام روبه‌رو خواهد شد. بنابراین ایالات متحده آمریکا وظیفه دارد پیشتر رهبری روحی و معنوی در جهان باشد

(Spiritual leadership in the world)

و به الگوهای تندرو اسلامی اجازه ندهد از این فرصت بهره‌برداری کنند.

این درحالی است که پروفسور «استیفن پلتیئر» (Stephen Pelletier)، کارشناس و مشاور دانشکده جنگ، وابسته به فرماندهی ستاد ارتش آمریکا (American Army War College) بر این باور

است که مهم‌ترین مانع در راه گفت‌وگوهای سازش در خاورمیانه، «حزب‌الله» در جنوب لبنان^۶ و «جنبش مقاومت فلسطین» (حماس) در فلسطین^۷ هستند و آن گونه که استیفن می‌گوید: هر دو این جنبشها احزاب اسلامگرا هستند. وی درباره «حزب‌الله» و «حماس» مطالعات و تحقیقاتی را انجام داده و نتیجه آن را در کتابی به عنوان حزب‌الله و حماس چالشهای فراراه صلح

(Hezbollah Hamas challenge to peace)

منتشر کرده است.

همچنین «باری بوزان» کارشناس (مرکز مطالعات صلح و کشمکش - Peace and conflict) دانشگاه کپنهاگ - دانمارک درباره امکان دستیابی برخی گروههای اسلامی به سلاح کشتار جمعی از قبیل هسته‌ای یا میکروبی

(Weapons of mass destruction W.M.D.)

ابراز نگرانی کرده است.

شگفت‌آور این که غرب برای صحنه گذاشتن بر نگرانی خود از امکان دستیابی برخی گروهها و جنبشهای اسلامی به سلاح کشتار جمعی، فعالیتهای هسته‌ای عراق، لیبی و پاکستان در دهه هشتاد میلادی را به اسلام و مسلمانان مرتبط ساخت.

در این زمینه «استیف وایسمن» و «هربرت کروزی» کتاب خود را به عنوان بمب اسلامی

(the Islamic bomb)

منتشر کردند. آن دو در این کتاب به غرب درباره تلاش پرثور کشورهای یادشده برای دستیابی به فناوری هسته‌ای هشدار دادند. وایسمن و کروزی ادعا کردند که عراق، لیبی و پاکستان به نمایندگی از همه مسلمانان جهان برای دستوری به سلاح کشتار جمعی تلاش می‌کنند.

آنچه به نگرانی غرب از پدیده اسلامگرایی افزود، ظهور

موج تبلیغات جنجالی برانگیز و جوسازی و ترساندن جوامع غربی از تمایلات اسلام‌خواهانه است. در سال ۱۹۹۲ «ساموئل هانتینگتون» کارشناس امور سیاسی آمریکا با چاپ مقاله‌ای در مجله فارن افیئرز^۹ و نیز با چاپ کتاب مشهورش، کشمکش تمدنها و بازسازی نظم نوین جهانی^{۱۰} (The clash of civilization and the remaking of world order)

اعلام کرد کشمکشهای جهان نو، ایدئولوژیکی و اقتصادی نخواهد بود. وی با برشمردن هفت فرهنگ و تمدن اصلی در جهان معاصر تاکید کرد که کشمکش واقعی میان فرهنگ و تمدن اسلامی و غرب خواهد بود.

در همین حال ملاحظه می‌کنیم که «حنیف قریشی» داستان‌نویس انگلیسی-پاکستانی‌الاحصل با نگارش رمان مشهور «فرزند متعصب من»

(My son the fanatic)^{۱۱}، مشکلات نسل جدید اقلیتهای مسلمان در انگلستان را ناشی از بیگانگی (Alienation) دینی و فرهنگی یاد کرد و اظهار داشت روند بازگشت به اصول دینی و فرهنگی در محور اسلام، بی‌تردید پیامدهایی دارد که مهم‌ترین آن به ایجاد مکتبیزم روان‌شناسی تعصب در رفتار اجتماعی و پیکار سیاسی آنان منجر می‌شود.

به منظور پیگیری و شناخت علل بروز پدیده اسلامگرایی، در دهه هشتاد

میلادی دهها مراکز پژوهشی در آمریکا و اروپا به‌وجود آمد. در حالی که بیشتر مطالب مجلات، مطبوعات و نشریات جهان غرب در چند دهه گذشته به بررسی موضوع آنچه که «تهدیدهای سرخ و جنبش کمونیسم جهانی» (The red threat) می‌نامیدند، تکیه داشت، کمیته‌های فنی و کارشناسی پیمان آتلانتیک شمالی (Nato)^{۱۲} برای بررسی ابعاد پدیده اسلامگرایی و پیگیری آن در اروپای غربی، به‌ویژه میان ترکهای آلمان و اتباع کشورهای مغرب، الجزایر و تونس در فرانسه و میان پاکستانیها و هندیها و عربها در انگلستان تشکیل یافت. افزون بر آن، پیمان ناتو کانالهایی برای مبادله اطلاعات میان کشورهای عضو ایجاد کرد و در پی آن در زمینه سیاستگذاریها، اقدامات و تصمیم‌گیریها و قوانین مربوط به گسترش پدیده اسلامگرایی میان مهاجران و نیز در زمینه‌های مهاجرت، آموزش و فرهنگ هماهنگیهایی به عمل آورد تا از این راه راه ویژگیهای جوامع اروپایی را از اثرات اسلام مصون بدارد.

در نتیجه تلاشهای یادشده، مکتبهای فکری غربی متعددی برای پیگیری شیوه‌های رویارویی با اسلامگرایی به وجود آمدند که عبارت‌اند از:



مکتب اقلیت و برجسته‌ترین شخصیت‌های آن «جان اسپوزیتو» (John Esposito) است که بر ضرورت

شناخت پدیده اسلامگرایی و لزوم گفت‌وگو با آن به هدف مهار و رهنمون‌سازی اسلامگرایی تأکید کرده است.^{۱۳}

مکتب اکثریت که گستاخ‌ترین و سبک‌مغزترین نویسندگان سیاسی آن امثال «هنری کیسینجر»، «دانیل یایس»، «مارتن کریمر» و «جان لوتواک» هستند. سردمداران این مکتب به روشنی با پدیده اسلامگرایی دشمنی می‌ورزند و بر لزوم همکاری میان دولت‌های مخالف اسلامگرایی یا هدف ریشه‌کنی آن دعوت می‌کنند. آنچه که از نظر آنان گذشته نشان می‌دهد که در دیدگاه‌های غرب درباره پدیده اسلامگرایی هر چند به میزان متفاوت نگرانی مشترک وجود دارد.

مسئول این نگرانی کیست و آیا این نگرانی قابل توجیه است؟ و آیا راه‌حلی برای این مشکل وجود دارد؟

پیش از پاسخ به این پرسش‌ها لازم می‌دانم به این نکته اشاره کنم که غرب دو چهره دارد: چهره نخست سیاسی است که فرهنگ و تمدن غرب ظاهر آن را تشکیل می‌دهد، چهره دوم فکری است و گویای پایگاه علمی تمدن غرب و بیانگر موضع کلی و نهایی آن در برابر اسلام و مسلمانان است.



از نظر سیاسی، غرب از قرن‌های گذشته تاکنون در برخورد با جهان غرب قصد چپاول همه امکانات و ثروت‌های طبیعی مسلمانان و اعمال سلطه بر سرنوشت آنان را دارد. همچنین نظر به اینکه کشورهای غربی به ویژه آمریکا و اروپا مرکزیت (center) نظام بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، سراسر سرزمین‌های اسلام شامل ملیتها، رنگها، زبانها و موقعیت آنان در جهان و نیز سایر کشورهای جهان سوم را اطراف چهارگانه (periphery) این مرکزیت می‌پندارند. بنابراین غرب می‌کوشد از راه‌های ذیل، چهار طرف خود را کنترل کند:

۱. احتکار فناوری ساخت و تجارت سلاح‌های نامتعارف و هسته‌ای؛
۲. احتکار نفت و سایر مواد خام و اولیه؛
۳. احتکار صدور قطعنامه‌ها و قوانین بین‌المللی در سازمان ملل متحد؛
۴. کنترل ابزارهای جهانی‌سازی (بازرگانی، فرهنگ و رسانه‌ها).

نظام بین‌المللی پس از سال ۱۹۹۱

چنانچه فکر و اندیشه غرب و اصول پیام‌رسانی اندیشمندان غربی و دیدگاه و شناخت آنان از اسلام را بررسی و موشکافی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که این

اندیشه به سه پایه متکی است^{۱۴} که عبارت‌اند از:

- ۱- موضع‌گیریشان در برابر وحی؛
- ۲- موضع‌گیریشان در برابر نبوت و شخص پیامبر اکرم (ص)؛
- ۳- موضع‌گیریشان در برابر دستاوردهای فرهنگی و علمی مسلمانان در زمینه‌های طب، نجوم، ریاضیات، جغرافیا و دیگر دانشها.

چنانچه تحلیل و تفسیرهای نویسندگان غربی همچون «دوزه» (doza)، «رینهارت» (Reinhart)، «گولد زیهر» (Goldzeher)، «لامانس» (Lamans)، «سوردل» (Sordell)، «وات» (Watt)، «رودسون» (Rodinson) و دیگران را بررسی کنیم، به روشنی ملاحظه خواهیم کرد افراد یادشده همگی منکر وحی و نبوت بودند تا جایی که به رسول اکرم (ص) فحش و ناسزا گفتند و نقش مسلمانان در تمدن انسانی و دستاوردهای علمی آنان را نفی کردند. افراد یاد شده در نوشته‌های خود مدعی شدند که دین اسلام عامل اصلی عقب‌ماندگی مسلمانان است. آنان با نوشته‌های خود کوشیدند اعتقادات و باورهای اسلامی به‌ویژه قرآن کریم و سنت نبوی را سست و نابود کنند.

به درستی چه‌قدر دشوار است که بتوان موضع‌گیریهایی سیاسی و فکری غرب را در طول تاریخ در قبال اسلام و مسلمانان از خاطره و یاد نخبگان و اندیشمندان امت اسلامی محو کرد. بنابراین اگر غرب خوسته باشد موقعیت و جایگاهی میان مسلمانان داشته باشد، از نظر اخلاقی وظیفه سنگینی در برابر امت اسلامی به عهده دارد. بدون شک غرب در حال حاضر با امکانات مادی فراوانی که در اختیار دارد، توان بازنگری موضوعی و اصولی در شروط و موضع خود به منظور بهبود روابط با اسلام و مسلمانان را در اختیار دارد. اما چه کسی گفته است که این امکانات برای برپایی و سازندگی روابط پایدار و ثمربخش با در نظر گرفتن دورنمای آینده کافی است؟ همان‌گونه که غرب از ما می‌خواهد چهره و رفتارمان را در اذهان غربیها درگون کنیم، همین‌طور وظیفه دارد رفتارش را در قبال مسلمانان تغییر دهد، چه سکوت غرب در برابر اقدامات وحشیانه اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین قابل توجیه نیست. ما این سکوت مشکوک را با نگرانی پیگیری می‌کنیم.

شکی ندارم که بیشتر رهبران جنبش‌های اسلامی در جهان، غرب را درک می‌کنند. آنان تحصیل کرده غرب هستند و آموزش‌های علمی خود را در دانشگاه‌ها، مراکز علمی و آزمایشگاه‌ها یا کارخانه‌های فولادسازی و یا صنایع سنگین غرب فرا گرفته‌اند. به‌طور مثال «حسن الترابی» به

زبانهای انگلیسی و فرانسه سخن می‌گویند و تحصیلات عالی خود را در فرانسه سپری کرده و سپس به ریاست دانشکده حقوق دانشگاه خارطوم منصوب شده است. همچنان که دکتر «نجم‌الدین اربکان» با زبان آلمانی آشناس و تحصیلات مهندسی خود را در دانشگاههای آلمان فرا گرفته است و متخصص ماشینهای سنگین دیزلی است. وی به همین دلیل روزگاری وزیر صنایع کشورش ترکیه بوده است. «راشدالغنوشی» نیز از دیگر رهبران سازمانهای اسلامی است که به زبان فرانسه آشناس. او دروس فلسفه را در دانشگاههای پاریس فرا گرفته و تحصیلاتش را در دانشگاه دمشق تکمیل کرده است. مرحوم «سیدقطب» نیز مدرک دکترای خود در رشته مدیریت آموزشی را از دانشگاههای آمریکا دریافت کرده بود و با زبان انگلیسی سخن می‌گفت. وی درباره اوضاع اجتماعی آمریکا کتابی را به عنوان «آمریکا آن گونه که دیدم» نوشته است. همچنان که «عباس مدنی»، از رهبران جنبش اسلامی الجزایر، زبان فرانسوی را به خوبی می‌خواند و می‌نویسد، «انور ابراهیم»^{۱۵} فعال سیاسی اسلامگرای مالزیایی نیز علوم و تحصیلات خود را در آمریکا فرا گرفته است و روزی همکاران در انجمن جهانی دانشجویان مسلمان بوده است. وی از دوران دانشجویی ساختار فکری و ابزارهای سیاسی غرب را به خوبی شناخت و سخنرانیهای او گویای این مطلب است. افزون بر اندیشمندان یاد شده، افراد بسیاری از رهبران جنبش اسلامی تحصیلات خود را در غرب به پایان رساندند. لذا اگر افرادی هستند و گمان می‌کنند که رهبران سازمانهای اسلامی در جهان همگی از طلاب علوم دینی هستند و فقط از علوم شرعی اشباع شده‌اند، در برخوردشان با غرب از «شوک فرهنگی» (Cultural shock) رنج می‌برند، با غرب دشمنی می‌ورزند و مردم را در مساجد و مراکز علمی و فرهنگی علیه غرب می‌شورانند، سخت در اشتباه‌اند. این گمان نادرست است و می‌افزایم که بیشتر رهبران سازمانهای اسلامی جهان هرگز علوم شرعی را فرا نگرفته‌اند، و بیشتر آنان به دور از فضاهای دینی، تنها علوم لائیک را آموخته‌اند و چه‌بسا برخی از آنان در مراحل تحصیل به‌خاطر موشکافی در علوم فلسفی در آستانه گرفتار شدن در شک و تردید و بی‌دینی قرار گرفتند.

این سخن را می‌گوییم تا ثابت کنیم که رهبران سازمانهای اسلامی در جهان اسلام، به‌ویژه در کشورهای مرکزی، به‌خوبی با زبانها، علوم، فرهنگها و دانشگاههای غرب ارتباطات تنگتنگ داشته‌اند؛ و اگر کسانی هستند که برخی از رهبران سازمانهای اسلامی را به نداشتن شناخت کافی از جهان غرب متهم می‌کنند، در حقیقت این افراد

ساده‌اندیش هستند. بی‌تردید این رهبران غرب را شناخته‌اند و با زبانهای انگلیسی، فرانسه و آلمانی سخن می‌گویند و از ابعاد سیاست راهبردی و ژئوپولیتیکی غرب در جهان اسلام و پیامدهای آن آگاهی کامل دارند.

از نظر من مهمترین پرسش این است که آیا غرب و منزه‌های سیاستگذار و راهبردی او سخن و پیام نهایی سازمانهای اسلامی را که در سراسر دنیا منتشر شده است، درک می‌کنند؟ آیا دنیای غرب ابعاد سیاسی این پیام را احساس می‌کند؟

شاید ادعا کنیم که غرب و به‌ویژه سیاستگذاران و کارشناسان مسائل راهبردی او، ابعاد سیاسی پیام سازمانهای اسلامی را به روشنی و با دقت شناخته‌اند و درک کرده‌اند و به همین دلیل موضع دشمنانه و تحریک‌آمیز بر ضد سازمانهای اسلامی گرفته‌اند. باید پرسید که چرا و به چه علت این موضع را گرفته‌اند؟

«هلن دانکوس» (Helene Dencausse)، پژوهشگر سرشناس فرانسوی در بررسی و تحلیل مسائل افغانستان به غرب چنین توصیه می‌کند که برای رویارویی با پدیده بیداری اسلامی باید در سیاستهای راهبردی آمریکا و اروپا تجدید نظر شود. بیداری اسلامی که به عنوان یک عامل بالقوه در صحنه ظهور کرده ممکن است در مهمترین مناطق نفت‌خیز جهان اسلام در خلیج فارس و شبه‌جزیره عربستان (Lespuce Isamo Petrolier) اثر منفی بر جای بگذارد.

در حقیقت منطقه خلیج فارس و جزیره‌العرب که مکه مکرمه و خانه خدا که مرکز وحی و قبله مسلمانان جهان در آن قرار دارد، قلب جهان اسلام را - از شرق اندونزی گرفته تا موریتری در کرانه شرقی اقیانوس اطلس - تشکیل می‌دهد. بنابراین ظهور اسلامگرایی در این منطقه نفت‌خیز، غرب را به شدت نگران و به وحشت انداخته است. همچنان‌که به قدرت رسیدن اسلامگرایان در ایران، سودان، افغانستان و بوسنی و هرزگوین و نیز پایداری قابل ملاحظه آنان در برابر ارتش فدرال روسیه در یک مدت طولانی در چپن بیانگر پیدایش موج راهبرد جدیدی است که امکان دزد موازنه قدرت را در جهان دگرگون نماید و این موج به مناطق دیگری سرایت کند و به روند صدور نفت از قلب جهان اسلام به بازارهای غربی لطمه وارد کند.

منکر این نیستیم که تجربه و عملکرد اسلامگرایان در ایران، سودان، افغانستان، بوسنی و هرزگوین و چین و شاید در مناطق دیگر جهان خالی از اشکال و نارسایی نبوده باشد. در عین حال هم هیچ کس منکر این نیست که



اسلامگرایان نیز شروط و راه تعامل کارشناسی و شیوه همزیستی موضوعی را شناخته‌اند و عملاً به شیوه‌ها و رفتارهای مناسب در جهان سیاست گام برمی‌دارند و کسانی که روند انتخابات ایران و تحولات سودان را مورد تجزیه و تحلیل و بررسی قرار دادند، به روشنی به توان اسلامگرایان برای ایجاد همسویی و همگرایی میان باورهای دینی و راهبردهای سیاسی خود پی بردند.

شکی نیست که هیچ کس به درجه کمال نمی‌رسد مگر اینکه در تعامل و برخورد با مسائل سیاسی به حدی منطقی از هوشیاری و کاردانی رسیده باشد. به نظر من آزمونهای سیاستمداران ایران و سودان گواه این مطلب است. اما آن دسته از افرادی که گمان می‌کنند که نتیجه انتخابات پیشین ایران به سود «لیبرال‌های» این کشور بوده در اشتباه‌اند. در واقع من بر این باورم که نتیجه آن انتخابات موفقیت «جریان جدیدی» را در درون نظام تقویت نمود و نباید فراموش کرد که وابستگی این جریان به اصول انقلاب بهمین سال ۱۳۵۷ چشمگیر و برجسته است. اما در همان حال، جریانی که «محافظة‌کار» نامیده می‌شود، موفق شد این جریان جدید را برای تامین منافع و



اهدافش استخدام کند و نتیجه این رفتار در آینده در ایران روشن خواهد شد. از سوی دیگر، سنزوی کردن دکتر «حسن الزبای» در سودان، هرگز به معنی چشم‌پوشی «انقلاب تجات» از خطمشی سیاسیش نیست، بلکه تلاش موقتی بود برای ایجاد همگرایی میان مقوله‌های ایدئولوژیکی و نیازهای سیاست راهبردی.

توان انعطاف‌پذیری و تنش‌زدایی و مهار بحرانها در سیاست و خطمشی دو تجربه موفق اسلامی ایران و سودان، نگرانی غرب را از سرنوشت مناطق نفتی کشورهای اسلامی به‌طور فزاینده‌ای افزایش داده است. برای مثال ملاحظه می‌کنیم که «هلن دانکوس» به غرب توصیه می‌کند تا درباره خطر آینده - که پدیده اسلام سیاسی نماد آن است و مناطق نفتی خلیج فارس و شبه‌جزیره عربستان را تهدید می‌کند - هوشیار باشد و چاره‌اندیشی کند. دانکوس که دیدگاههای او جلوه‌ای از یکی از مکاتب بزرگ فکری غرب است، تأکید می‌کند که راهی جز محاصره پدیده اسلام سیاسی و دور کردن آن از «مراکز تصمیم‌گیری» وجود ندارد.

اما در ارتباط با نوار نفت‌خیز کرانه باختری خلیج فارس، از کویت گرفته تا مسقط پایتخت سلطان نشین عمان، هلن دانکوس اظهار عقیده می‌کند که وجود پدیده اسلام سیاسی در این منطقه،

گناه نابخشودنی است و کشورهای غربی و صرف‌کننده نفت وظیفه دارند برای رهایی از این خطر ویرانگر تلاشهای خود را دوچندان نمایند.

چنین ملاحظه می‌کنیم که بخش وسیعی از مغزها و کارشناسان مسائل راهبردی غرب که تعدادشان رو به افزایش است و رشد می‌کند، از آغاز دهه هفتاد قرن گذشته در مورد پیدایش اسلام سیاسی در مناطق نفت‌خیز کشورهای اسلامی به شدت ابراز نگرانی کرده‌اند و وجود صور نفت به بازارهای غربی و نابسامانی اقتصاد جهانی عنوان کرده‌اند. بنابراین به روشنی می‌بینیم هرگاه که اسلامگرایان بدون دادگاههای عادلانه در کشورهای گوناگون عرب بر چوبه‌های دار آویخته می‌شوند، غرب از بحث حقوق بشر چشم‌پوشی می‌کند. اما اگر به موضوعی که حقوق اقلیتها می‌ماند، بستگی داشته باشد و گمان کنند یک قبطی مسیحی در شهر سوهاج مصر به قتل رسیده باشد، چار و جنجال راه می‌انازند و در شبکه ماهواره‌ای سی.ان.ان می‌زگرد زنده برپا می‌کنند.

به موازات آن همچنین ملاحظه می‌شود که غرب فعالیت گسترده و دامنه‌داری را برای جلوگیری از قدرت‌نمایی اسلام در قلب اروپا و در مرکز نظام بین‌المللی به عمل می‌آورد. دخالت غرب در بوسنی و هرزگوین و کوزوو و امضای موافقتنامه «دایتون»^۶ (Dayton) برای جلوگیری از دستیابی اسلامگرایان به قدرت در منطقه بالکان آشکار است.

در سالهای بحرانی بوسنی و هرزگوین، دنیای غرب - به ویژه «پیمان آتلانتیک شمالی» - به صربها برای کشتار مسلمانان فرصت کافی داد. این در حالی بود که از انتقال اسلحه برای مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین و کوزوو جلوگیری کرد و سازمان کنفرانس اسلامی را از هر گونه دخالت به نفع مسلمانان آن سامان برحذر داشت اما هنگامی که جنایت صربها با قتل عام هزاران مسلمان بی‌دفاع به اوج رسید، و رسوایی مفتضحانه‌ای برای غرب به بار آمد، پیمان ناتو دخالت کرد و در پی آن موافقتنامه دایتون به امضا رسید. مجاهد فقید «علی‌عزت بیگویچ»^۷، رئیس جمهوری پیشین بوسنی و هرزگوین درباره این موافقتنامه چنین می‌گوید: «صلح ظالمانه به از جنگ نابرار است».

این در حالی است که توطئه غرب بر ضد مسلمانان چچن گوپایتر و زشت‌تر بوده است، زیرا غرب از کشتارهای وحشتناک مسلمانان قفقاز به دست ارتش روسیه چشم‌پوشی کرد و رسانه‌های غربی نیز در برابر حقوق اساسی مردم چچن کاملاً سکوت کردند، و اگر دخالتی در

کار بود، عوام‌فریبانه و شاتار سیاسی بر روسیه داشت. این گونه برخوردها ما را بیش از پیش متقاعد می‌کند که غرب هرگز به اسلام اجازه قدرت‌نمایی در قلب نظام بین‌المللی را نمی‌دهد.

تصرف شهر قدس در سال ۱۰۹۹ میلادی، مهمترین پیروزی نظامی نخستین حمله صلیبیه، متشکل از قوای دولتهای اروپایی مسیحی بود. صلیبیه با اشغال این شهر، زشت‌ترین جنایتهای تاریخ را بر ضد مسلمانان ساکن قدس مرتکب شدند. اشغالگران به این جنایت اکتفا نکرده، اعضای اقلیت یهودی آن را که تعدادشان اندک بود، در کنیسه مخصوص خود گردآورده و آتش زدند. از آن سال «قدس» پایتخت پاکستانی شده دولت صلیبیه نامید شد، و سرزمین فلسطین به عنوان پادشاهی قدس صلیبی شناخته شد.^{۱۸}

در حقیقت مسیحی کردن قدس مهمترین انگیزه اشغال آن توسط صلیبیه‌های اروپایی بود که ابعاد مذهبی این حمله‌ها تاکنون روشن است. در قدس نه نفت وجود داشت و نه معادن گرانبها و نه حیوانات و مواد خوراکی؛ همچنان که قدس در کنار یک گذرگاه دریایی استراتژیک و خطوط بازرگانی بین‌المللی قرار ندارد. مهمترین ویژگی قدس، جایگاه معنوی آن در روح و قلب مسلمانان جهان است که صلیبیه‌ها با هدف بیرون آوردن این نماد معنوی از دست مسلمانان، در چند مرحله کوشیدند آن را اشغال کنند. بنابراین حمله‌های صلیبی به خاورمیانه نشان می‌دهد که غرب اسلام را خطری راهبردی برای منافع خود می‌داند. از دیگر نشانه‌های تهاجم صلیبیه به فلسطین این است که غرب آن گونه که میان ما شایع کرده، تنها به داشتن گرایشهای لاتیکی محدود نیست، بلکه اهداف و تمایلات دینی بخشی از ابعاد اهداف سیاسی و نظامی او را تشکیل می‌دهد.

پس از گذشت ۸۸ سال و به‌طور مشخص در روز ۲۰ سپتامبر سال ۱۱۸۷، «صلاح‌الدین ایوبی»^{۱۹} شهر قدس را به محاصره درآورد و پس از گذشت چند روز، سپاهیان صلیبی تسلیم شدند. همه مردم ساکن قدس با صلاح‌الدین ایوبی توافق کردند که در صورت تسلیم شدن، فدیہ پرداخت کنند تا زنده بمانند. (این خاطره را من نمی‌گویم، بلکه تاریخ‌نویسان غربی هستند که به آن اشاره کرده‌اند. رک:

holy war of the saladin : the politics)
برخلاف آنچه هنگام تصرف شهر مقدس قدس توسط صلیبیه رخ داد، مسلمانان هنگام آزادی آن هیچ جنایتی مرتکب نشدند و قدس به آسانی به آغوش حکومت اسلامی و مسلمانان بازگشت. اما غرب مسیحی هرگز آرام

نگرفت و خود را برای سومین حمله آماده کرد و برای چنین حمله‌ای سپاه بزرگ و گسترده‌ای را از غرب اروپا تدارک دید تا بار دیگر شهر قدس را به تصرف خود درآورد. ریچارد اول، پادشاه انگلیس^{۲۰} که به «قلب‌الاسد» شهرت داشت و نیز تعدادی از فنودالهای فرانسه فرماندهی این حمله را به عهده داشتند. اما وی دیربهمگام احساس کرد که توان رویارویی با لشکریان مسلمان را ندارد و ترجیح داد سرفاکنده به کشورش بازگردد.

رویارویی تاریخی مسلمانان و اروپای غربی بر سر قدس که در جغرافیای اعراب نقش محوری دارد، بزرگترین نشانه بیم و نگرانی غرب از اسلام و مراکز معنوی آن است. همچنین فراموش نشود که موضع کنونی غرب در قبال اشغال قدس توسط صهیونیستها، تلاش برای یکپارچه یهودی کردن آن و نیز ائتلاف راهبردی موجود میان صهیونیسم و غرب، از دیگر دلایل ترس و نگرانی غرب از مسلمانان و مراکز معنوی آنان است. حال باید پرسید که ائتلاف و پیمان غرب و صهیونیسم که از ۵۰ سال پیش آغاز شده و همچنان ادامه دارد، و سیاستهای هماهنگی که در قبال قضیه فلسطین اشغالی به‌ویژه قدس دنبال می‌کنند، آیا بیانگر ابعاد گرایشهای دینی غرب مسیحی نیست؟

رمان «خنیف قریشی» - که بیشتر به آن اشاره کردم - تاکید می‌کند که جامعه انگلستان در مقایسه با دیگر جوامع اروپایی در تلاش برای پذیرش و مهار اقلیتهای مسلمان و ادغام آنان در بافت اجتماعی جامعه انگلیس، به گونه هوشیارانه و زیرکانه و دوراندیش برخورد می‌کند. شاید به این دلیل بوده باشد که انگلیس در برخورد با فرهنگهای اجتماعی مردم کشورهای شرقی هنگام استعمار آن کشورها از تجربه و تخصص نسبتاً خوبی برخوردار است. در دورانی که انگلیس نیمی از جهان را استعمار کرده بود، بیشتر کشورهای اسلامی از چین گرفته تا غرب آفریقا، مستعمره انگلستان بودند. در حالی که در مورد فرانسه چنین چیزی را ملاحظه نمی‌کنید. برای مثال هنگامی که چند دانش‌آموز مسلمان مدارس فرانسوی اصرار به پوشیدن حجاب می‌کنند، جامعه فرانسه حساسیت نشان می‌دهد و این موضوع به پارلمان و دادگاه کشیده می‌شود. همچنان که وزارت خارجه آن کشور موضعگیری می‌کند و در دانشگاهها برای بحث درباره حجاب میزگرد و جلسه تشکیل می‌شود. آیا این برخوردها و رفتارها اصولاً نشان‌دهنده حساسیت مفرط جامعه فرانسه از اسلام و مسلمانان نیست؟

در سالهای گذشته در شوراهای شهرکشور اروپایی



فشار جوامع غربی به اقلیتهای مسلمان این رفتار دگرگون گردد و مسلمانان واکنش نشان دهند.

دنیای غرب در دو سطح رسمی و مردمی با اسلام برخورد می‌کند. در سطح رسمی به روشنی می‌بینیم مستولان دولتهای غربی اصرا می‌ورزند ملاحظاتی بین المللی، روابط با کشورهای اسلامی، روابط با سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر و اصول قوانین بین المللی را رعایت نمایند. آنان به ظاهر هم که شده می‌کوشند خود را به رعایت این اصول پایبند جلوه دهند، هر چند اصرا می‌به رعایت ملاحظاتی دینی و معنوی ندارند.

این در حالی است که دنیای غرب در سطح مردمی در برخورد با اسلام و مسلمانان لجام گسیخته است و دست مطبوعات، مجالس، محافل، احزاب، سازمانهای مردمی و «افکار عمومی» (Milieu) را باز گذاشته است؛ به گونه‌ای که رفتارهای منفی و ناپسند فردی و گروهی بر ضد اسلام و مسلمانان در خیابانها، رستورانها، کلیساها، قطارها و سایر اماکن عمومی کاملاً آشکار و فراوان است و این رفتارها از موضع آشکار و پنهان تمایلات نژادپرستانه محافل غربی ناشی می‌شود. برای مثال، دولت بلژیک (در سطح رسمی) در سال ۱۹۹۸ تصمیم گرفت میان مسلمانان مقیم آن کشور انتخابات برگزار کند تا مسلمانان آنجا نمایندگان خود را برگزینند.

این انتخابات در روز ۱۲ دسامبر همان سال در دو مرحله برگزار گردید: در مرحله نخست رای دهندگان واجد شرایط (حدود ۱۱۰ هزار رای دهنده) ثبت نام کردند و در مرحله دوم مسلمانان به طرف صندوقهای اخذ رای رفتند. مسلمانان مقیم بلژیک آن روز را یکی از روزهای تاریخی و به یادماندنی در سرنوشت خود تعبیر کردند و احساس سربلندی نمودند که برای آنان احترام قائل شده‌اند. اما یک روز بعد که نتایج انتخابات و شمارش آراء از سوی کمیته برگزارکننده اعلام گردید، مشکلات آنان آغاز شد. در پی اعلام نتایج انتخابات، بیشتر مطبوعات، احزاب سیاسی، سازمانهای جامعه مدنی و کلیساهای بلژیک به حرکت درآمدند و برچسب افراطگرایی دینی، تعصب و تروریسم بر منتخبان اقلیت مسلمان زدند تا جایی که این محافل به وزیر دادگستری بلژیک درباره پیامدهای پذیرش قطعی نتایج این انتخابات هشدار دادند. این در حالی بود که دولت آن کشور تاکید کرده بود که انتخابات اقلیت مسلمان در فضای کاملاً آزاد شفاف و سالم برگزار شده است.

در ارزیابی‌مان از این رفتار، به این نتیجه می‌رسیم که دولت بلژیک در سطح رسمی اجازه برگزاری انتخاباتی را با هدف گزینش شورای نمایندگان مسلمانان را می‌دهد،

دانمارک نیز در اعتراض به اقدام مسلمانان به خرید و تملک خانه‌های مسکونی، چار و جنجالهای فراوان رخ داد. مطبوعات دانمارک هیا هو راه انداختند که چرا مسلمانان آن کشور خانه‌های زیاد خریداری می‌کنند؟ چه کسی به آنان اجازه می‌دهد خانه بخرند و چرا محدودیتی وجود ندارد؟ همه این چار و جنجالها ناشی از ترس و هراس آنان از پیامدهای گسترش فرهنگ مسلمانان بر جامعه دانمارک بود. آیا این نگرانیها هم بیانگر حساسیت غرب از اسلام و نبودن آمادگی برای همزیستی با مسلمانان نیست؟

بنابراین چگونه کشورهای غربی ادعا می‌کنند که جوامع آنان لایک است و در قوانین و فلسفه اجتماعی آنان تبعیض میان ادیان، نژادها و اقلیتهای وجود ندارد؟ پس چرا گرایشهای لایکیشان را برای ما یادک می‌کشند؟

چگونه ما می‌توانیم اقدام دادگاه نیویورک در سال ۲۰۰۰ مبنی بر تبرئه چهار پلیس را که «احمد دیالوکا» را به قتل رساندند، توجیه کنیم؟ دیالوکا یک مسلمان سنگالی است که در تظاهراتی شرکت داشت و هدف گلوله پلیس نیویورک قرار گرفت. بیشتر شرکت‌کنندگان این تظاهرات سفیدپوستان امریکایی بودند و تنها این مسلمان سنگالی به قتل رسید. آیا اگر مقتول، سفیدپوست یا مسیحی و یا یهودی امریکایی بود، دادگاه نیویورک جرئت داشت پلیس را تبرئه کند؟ آیا این رفتار بیانگر حساسیت مفرط جوامع غربی از اسلام

نیست؟

بی تردید اقلیتهای مسلمان در دنیای غرب در غربت زندگی می‌کنند و با بحرانهای گوناگون از جمله تبعیض و محدودیتهای متفاوت رنج می‌برند. چنانچه پژوهشگرانی اوضاع آنان را بررسی کنند، به خوبی درمی‌یابند که اوضاع در آینده منفجر خواهد شد و بحران به وجود خواهد آورد، مگر اینکه غربیها ابعاد این اوضاع بحرانی را درک کنند و در پارلمان خود در استراسبورگ و مطبوعات تا استخوان نژادپرستان چاره و راه‌حلی بیندیشند.

چنانچه به سطح گسترده میهمان‌نوازی و مهربانی که اقلیتهای اروپایی در جهان اسلام از آن بهره‌مند هستند، بنگریم و نیز ملاحظه کنیم چگونه به اتباع غربی در فرودگاهها، خیابانها، رستورانها، فروشگاههای کشورهای اسلامی احترام می‌شود، به خوبی میزان تربیت و رشد و تعالی فرهنگ اصیل اسلامی را در رفتار توده مسلمانان احساس می‌کنیم. اخلاق نیک، میهمان‌نوازی، تسامح و احترام به دیگران که از ارزشهای والای اسلامی است، در رفتار و کردار مسلمانان نسبت به هر میهمان خارجی کاملاً نمایان است. اما این احتمال وجود دارد که در صورت ادامه



لکن در سطح مردمی و شاید با القاتل محافل رسمی نتیجه چنین نتایجی پذیرفته نمی‌شود. علت آن چیست؟ شاید به این دلیل بوده باشد که غربیها از انسان مسلمان مقیم غرب که فقط نمازهای روزانه را اقامه می‌کند، چنین برداشت کنند که او بنیادگرا و تندرو و شاید تروریست خطرناکی باشد که امنیت کشور بلژیک را تهدید می‌کند و چه بسا دستگاههای رسمی و مردمی این گونه فکر می‌کنند، و براین اساس با او برخورد می‌کنند.

مثال دیگر: جمعیت مسلمانان مقیم آلمان سه میلیون نفر است، اما تعداد یهودیان از صد هزار نفر بیشتر نیست. با وجود این، برنامه‌های درسی آیین یهود در مدارس رسمی آلمان تدریس می‌شود. این در حالی است که مسئولان ایالتیهای گوناگون آن کشور این حق را به مسلمانان نمی‌دهند تا برنامه‌های درسی مخصوص خود را در مدارس که بیشتر دانش‌آموزان آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند، تدریس نمایند. این برخورد را چه باید نامید؟ آیا بیانگر اوج تبعیض بر ضد مسلمانان مقیم آلمان نیست؟

آیا نشان‌دهنده حساسیت کینه‌توزانه نسبت به اسلام و مسلمانان نیست؟ آیا غرب با این رفتارها جمعیت چندمیلیونی مسلمانان آلمان را تحقیر، و یهودیان را که تعدادشان از صد هزار نفر فراتر نیست، تقویت نمی‌کند؟ از همه مهمتر دولتهای اسلامی و سازمان کنفرانس اسلامی در برابر این رفتارها چه واکنشی نشان می‌دهند؟ موضع سرمایه‌داران، بازرگانان و اطاقهای بازرگانی کشورهای عربی و اسلامی که با کشور آلمان داد و ستد دارند، کدام است؟

بند هفتم قانون اساسی آلمان تصریح کرده که «تدریس برنامه‌های دینی در مدارس رسمی آلمان اساسی است و این برنامه‌ها بر بنیاد اصول همه طوایف دینی تهیه و تدوین می‌شود.» شورای عالی مسلمانان آلمان بر بنیاد بند هفتم قانون اساسی رسمی دولت آن کشور از وزارت آموزش و پرورش خواست برنامه‌های آموزشی دینی اسلامی را در برنامه‌های درسی مدارس رسمی آن کشور بگنجاند. اما وزارت آموزش و پرورش آلمان این درخواست مسلمانان را رد کرد، تنها به این بهانه که پیروان طایفه مسلمان مقیم آلمان از حقوق قانونی در چارچوب «موسسه عام‌المنفعه» مانند سایر طوایف دینی برخوردار نیستند. در حقیقت این سخن مقامات آلمان مخالف قانون است. در بند ۱۳۷ قانون اساسی «ویمار» (Weimar) تصریح شده که با «انجمنها و اتحادیه‌هایی که فعالیتهای دینی دارند، مانند طوایف دینی رفتار می‌شود.» با این وصف، تعداد زیادی انجمن و جمعیت اسلامی در آلمان وجود دارد، اما وزارت آموزش و پرورش آن کشور به بهانه‌های واهی، از

نادیده گرفتن حقوق آموزشی مسلمانان آن‌گونه که در آلمان رخ می‌دهد، به درستی بیانگر آن است که گناهشان این است که در اروپا زندگی می‌کنند. با وجود این که «اتحادیه اروپا»^{۳۲} (European Union) از همه کشورهای جهان خواسته است به قوانین حقوق بشر پایبند باشند، اما نظر به حساسیت مفرطی که در قبال اسلام و مسلمانان اروپایی دارد، امکان ندارد قوانین حقوق بشر را رعایت کند. در این میان لازم می‌دانم به این نکته اشاره کنم که موضع سازمانهای اسلامی و اتحادیه‌های دانشجویی مسلمان خارج از آلمان سست و ضعیف است، همچنان که دولتهای اسلامی به ویژه دولتهای عرب و خلیج فارس نیز به اوضاع مسلمانان آلمان بی‌اعتنا هستند و اقدامی به عمل نمی‌آورند.

شایسته است همه طرفهای یادشده برای تامین حقوق مسلمانان آلمان مبنی بر ضرورت تدریس برنامه‌های آموزشی اسلامی در مدارس رسمی آن کشور مانند سایر طوایف دینی که تعداد پیروانشان از تعداد مسلمانان بیشتر نیست، به وزارت آموزش و پرورش آلمان فشار وارد نمایند. چنانچه دولتهای غربی در برخورد دوگانه‌شان با اسلام و مسلمانان به هر بهانه‌ای که بوده باشد تجدیدنظر نکنند، شکی نیست که امکان دارد جوامع اقلیتهای مسلمان مقیم غرب بر اثر این فشارها به کانونهای افراطگرایی و تندروی تبدیل شوند، و چه بسا ممکن است برخی مسلمانان برای دفاع از حقوق اساسی خود به خونت روی بیاورند. البته ما خواهان وقوع چنین رخدادهایی نیستیم، زیرا پیامدهای وخیم آن دامنگیر همه می‌شود.

«الوین توفلر» (Alvin Toffler) در کتابش به عنوان «موج سوم» (The third wave)^{۳۳} به غرب درباره بیداری اسلامی هشدار داد. وی با اشاره به فیلم محمد رسول‌الله (ص) (The message)، ساخته مصطفی العقاد، کارگردان عرب مقیم آمریکا، این فیلم را نشانه

توانندی واقعی مسلمانان برای استخدام فناوری غربی در راه تامین منافع تاریخی، دینی و فرهنگی خود یاد کرد و یادآور شد که به کار بردن «من» برتر در ارائه باورهای دینی با شیوه جذاب در سناریوی فیلم محمد رسول الله و فروش آن در غرب، می‌تواند تاثیر بسزایی در افکار عمومی غربیها داشته باشد.

در اوج جار و جنجالهای بیمارگونه غرب بر ضد اسلام، «شارل باسکوا»، وزیر کشور وقت فرانسه در روز ۱۹۹۵/۴/۲۸ بخشنامه‌ای در روزنامه رسمی آن کشور منتشر ساخت و در آن خرید و فروش کتاب «حلال و حرام در اسلام»^{۲۳} را که «یوسف القرضاوی» آن را تألیف کرده بود، منع کرد. خنده‌آور این است که در جزئیات این بخشنامه چنین آمده است: «در این کتاب تمایلات و لحن ضد غربی وجود دارد و نظریاتی که در آن ارائه شده با قوانین و ارزشهای جمهوری فرانسه مغایرت دارد و احتمال می‌رود که به امنیت عمومی کشور فرانسه آسیب وارد کند».

آیا پذیرفتنی است که از «پایتخت کشور روشنفکری» که برخی غربزده‌های عرب دوست دارند پاریس را چنین توصیف نمایند، این‌گونه سخن شنیده شود؟ آیا این سخنان و موضع‌گیریها بیانگر تشنج فکری مستولان رسمی غربی و عدم شناخت واقعی آنان از اسلام و مسلمانان نیست؟ چگونه می‌توان باور کرد فرانسه که بیش از صد سال بر حلقه‌های مسلمان شمال آفریقا حکومت کرده است، چنین تصمیماتی را اتخاذ کند؟

این تصمیم‌گیری واقعاً بیانگر حساسیت مفرط غرب در برابر اسلام است که تا مرز دیوانگی پیش رفته‌است. با این وصف می‌توان گفت که غرب عملاً به این نتیجه رسیده که اسلام را عامل تهدید جدی و خطر راهبردی می‌داند. هم‌اکنون اسلام از جاکارتا پایتخت اندونزی در شرق آسیا گرفته تا نواکشوت پایتخت موریتانی در شمال غربی آفریقا با داشتن ثروتها و امکانات فراوان و مناطق جغرافیایی راهبردی و اشرف را گذرگاهها و راههای تجارت بین‌المللی و داشتن ملت‌هایی معتقد با باورهای ابا‌براهیم به صورت یک قدرت بالقوه تبدیل شده که توان رقابت با غرب و مخالفت با سلطه‌طلبی او را دارد. شکی نیست که امت اسلامی با توجه به سابقه ذهنی که از غرب به عنوان یک قدرت استعمارگر و سلطه‌جو و مخالف اسلام دارد، گرایشها و تمایلات برتری‌جویانه و سلطه‌طلبانه او را از یاد نخواهد برد.

اما به هر حال جای این پرسش باقی است که آیا مسلمانان

واقعاً به اهمیت و جایگاه خود در موازنه‌های راهبردی جهان آگاه‌اند؟

به درستی که توطئه آشکار و مشترک راهبری روسیه و پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) که از آمریکا و اروپا بر ضد مسلمانان چنین طرح‌ریزی شده، دلیل روشنی است بر همفکری و اتفاق نظر غرب بر ضد اسلام و مسلمانان، به‌ویژه در منطقه مرکزی اروپا. هر چند غربیها در موارد بسیاری با هم اختلاف نظر دارند، اما شکی نیست که در رویارویی و جنگ با مسلمانان متفق‌القول و متحد هستند. دبیر کل پیمان ناتو به هنگام دیدار از مسکو و مطرح شدن موضوع احتمال به‌کارگیری علنی سلاح کشتار جمعی علیه مسلمانان چنین، در گفت‌وگو با رسانه‌های دیداری و شنیداری رسمی روسیه چنین اظهار داشت: «پاسداری از امنیت، حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی روسیه و مبارزه با تروریسم حق مسلم دولت آن کشور است. چنانچه دولت روسیه در راه مبارزه با تروریسم در چنین بخواهد از هر وسیله و ابزار ممکن استفاده کند، هیچ کس او را محکوم نخواهد کرد».

بی‌تردید این اظهار نظر بیانگر موافقت علنی پیمان ناتو با استفاده روسیه از انواع سلاحهای شیمیایی از قبیل ناپالم، گاز خردل و گاز اعصاب بر ضد جنگجویان چینی است، در حالی که مخالف بین‌المللی این سلاحها را تحریم کرده‌اند. در پی دیدار دبیرکل ناتو از مسکو و به دنبال در اجرای طرح راهبردی «جنگ بلون تماس» روسها در حمله به گروزی از این نوع سلاحهای به‌کار بردند، زیرا پایداری و مقاومت جنگ‌جویان چنین، سربازان روسیه را خسته و مغرور کرده بود. ارتش روسیه «همچنین در جنگ چنین بمب (Vacuum Bombs) به کار برد. این بمب پس از انفجار به مدت یک ساعت اکتیوژن را در منطقه و اطراف محل انفجار از بین می‌برد و در نتیجه آن هر موجود زنده نابود می‌شود.

روسیها همچنین در چین از بمب ناپالم (Napalm) که از نظر بین‌المللی تحریم شده است، استفاده کردند. این بمب آتشزا به هنگام انفجار، حرارتی معادل چهار هزار درجه سانتیگراد تولید می‌کند که همه چیز از جمله سنگ را نیز ذوب می‌کند. روسها در این جنگ همچنین بمبهای خوشه‌ای که دارای قدرت تخریبی فزاینده است، به کار بردند.

در حقیقت ارتش روسیه برای اشغال گروزی، پایتخت چین و با تشویق پیمان ناتو از این گونه سلاحهای کشتار جمعی استفاده کرد. مهمتر از همه مقاصد روسیه به ویژه ولادیمیر پوتین،^{۲۴} رئیس‌جمهوری آن کشور که کژیسیای شرق طوفان‌رانش را به رای دادن به سود او در



انتخابات گذشته تشویق کرد، می‌انداختند تا از بمب هسته‌ای بر ضد مردم چین استفاده نمایند. ما امکان استفاده از بمب هسته‌ای در آینده در چین را منتفی نمی‌دانیم.

افزون بر توطئه آشکار رهبری روسیه و فرماندهی ناتو بر ضد مسلمانان چین، نخست‌وزیر فرانسه نیز چندی پیش عملیات مقاومت اسلامی در جنوب لبنان بر ضد اشغالگران صهیونیست را «عملیات تروریستی» عنوان کرد. اما سومین پایه داغ این سه‌پایه زیر بخاری که پاپ ژان پل دوم باشد، روزی در دیدار از فلسطین اشغالی به بدو وارد ندیده در کنار مسجد الاقصای غصب شده تکیه زد و از ظلمهایی که در طول تاریخ بر یهودیان وارد آمده، معذرت خواست. چنین به نظر می‌رسد که پاپ هرگز در برابر وحشیگریهای پدران صلیبی خود که برای اشغال قدس از اروپا به فلسطین لشکرکشی کردند و جنایات زشتی را مرتکب شدند، هرگز عذرخواهی نخواهد کرد. سپاهیان صلیبی پس از اشغال قدس در قرن یازدهم میلادی، در یک روز حدود صد هزار مسلمان آن شهر را در همان مکانی که پاپ ژان پل دوم ایستاد قتل عام کردند. آیا همه این رخدادهای اتفاقی است یا برنامه‌ریزی شده؟ همه این رفتارها و برخوردها بیانگر چیست؟

از زمانی که استاد مجاهد و فقید سعید، «علی‌عزت بیگوویچ» (رئیس جمهوری پیشین بوسنی و هرزگوین) در ژوئیه سال ۱۹۷۰ بیانیه گروه مسلمانان یوگسلاوی را منتشر کرد و سپس جزوه «اصول پیکار اسلامی در یوگسلاوی» را صادر نمود، مسلمانان یوگسلاوی زیر نظر مثلث پیمان آتلانتیک شمالی (اروپا، آمریکا، مسیحیت) قرار گرفتند. از آغاز آن مرحله تاریخی که مسلمانان یوگسلاوی سابق موجودیت خود را اعلام کردند، جهان غرب متشکل از اروپا، آمریکا و مسیحیت به سرعت از شکل‌گیری پدیده اسلامگرایی در منطقه بالکان آبراز نگرانی کرد، و مسئولان «ناتو» به این نتیجه رسیدند که هر طور شده باید پدیده اسلامگرایی را در منطقه بالکان که مرکز و قلب اروپاست محاصره کنند و با هر قیمتی که شده باید از پیدایش کیان اسلامی در آن جلوگیری به عمل بیاورند. لذا به همین دلیل در بوسنی و هرزگوین جنگ به راه انداختند و به تعبیر دقیقتر مسلمانان آن سامان را به طور دسته‌جمعی کشتار کردند. شکی نیست که رهبری روسیه و فرماندهی پیمان آتلانتیک شمالی در توطئه کشتار مسلمانان بوسنی و هرزگوین دست داشتند. می‌توان گفت که جنگ در بوسنی و هرزگوین یک جنگ به تمام معنی دینی بود که بر ضد مسلمانان به راه افتاد. چنانچه پرونده بوسنی و هرزگوین را بررسی کنیم،

ملاحظه خواهیم کرد که هدف بنیادین دخالتی اروپا و امریکار در این موضوع، جلوگیری از دخالت‌های جهان اسلام و دنیای عرب در منطقه بالکان و مخالفت با هر گونه کمک و پشتیبانی مسلمانان از حقوق حقه بوسنیاییها، از جمله حق داشتن کیان مسلمان و مستقل در مرکز اروپا بود. بنابراین ما دخالت‌های اتحادیه اروپا، پیمان آتلانتیک شمالی و تحمیل موافقتنامه «دایتون» (Dayton) را نه به هدف توقف کشتار مسلمانان بوسنیایی می‌دانیم، بلکه هدف اصلی آن را جلوگیری از برپایی یک کیان مسلمان در مرکز اروپا که قلب نظام کنونی بین‌المللی است، تلقی می‌کنیم.

همچنین با بررسی رخدادهای تیمور شرقی^{۲۶} ملاحظه خواهیم کرد که دخالت‌های اروپا و امریکا در تجزیه این منطقه مسیحی‌نشین که زیر سلطه اندونزی بود، کاملاً آشکار است. اروپاییها و امریکاییها با بهره‌برداری از اوضاع و شرایط بد و ناپایدار اقتصادی و سیاسی اندونزی به دولت آن کشور فشار وارد آوردند و تیمور شرقی را از اندونزی جدا کرده و کیان و دولت جدیدی برای مسیحیان در درون مجمع‌الجزایر مسلمان‌نشین اندونزی به وجود آوردند. این رفتار نشان می‌دهد که داشتن کیان مستقل برای مسلمانان اروپا از نظر غرب حرام است، در حالی که این مسئله برای مسیحیان ساکن مجمع‌الجزایر مسلمان‌نشین اندونزی برعکس است.

اگر خواسته باشیم رفتارها و خطمشیهای مداخله‌جویانه اروپا و امریکا و مسیحیت را در بوسنی و هرزگوین و کوزوو و چین، و دخالت‌های غرب در اندونزی را مورد بررسی و مقایسه قرار دهیم، بی‌تردید می‌توان گفت که همه این دخالت‌ها از روحیه و گرایشهای دیرینه صلیبی ناشی می‌شود. آنان در برابر هر تلاشی برای برپایی کیان مستقل اسلامی در اروپا مقاومت می‌کنند، اما در عین حال با ابزارهای گوناگون به دولت اندونزی برای برپایی کیان مسیحی در قلب مجمع‌الجزایر مسلمان‌نشین شرق آسیا فشار وارد می‌آورند.

اگر گمان کنیم که فرهنگ و تمدن غرب لائیک از اصول و ریشه‌های دینی مسیحی، چشم‌پوشی کرده و در رویکرد سیاسیش در همه سرزمینهای اسلامی، مسیحیت را مکتبیزم و ابزار حرکت خویش قرار نمی‌دهد، سخت در اشتباه هستیم.

«مارتین کریمر»^{۲۷} (Martin Kramer)، مدیر پیشین مرکز مطالعات موشه‌دایان دانشگاه تل‌آویو، یکی از خطرناکترین تئوریسینها و سیاست‌گذاران مسائل راهبردی امریکا و صهیونیسم است که شناسنامه امریکایی و



اراسائیلی دارد و پیوسته در سمینارهای دانشگاههای امریکایی حاضر می‌شود و دیدگاههایش را بیان می‌کند. وی در تحلیل موضع غرب در برابر جنبشها و سازمانهای مخالف در کشورهای عربی و اسلامی چنین می‌گوید: نظر به اینکه غرب به روشنی پذیرفته و بر این باور است که رژیمهای عرب در زمینه‌های توسعه اقتصادی، نوآوری سیاسی و رعایت حقوق بشر شکست خورده‌اند، اما غرب همچنان سرکوب جنبشهای مخالف را توسط رژیمهای عرب به این دلیل تایید می‌کند که بیشتر این جنبشها گرایش اسلامی دارند و برای تامین خواسته‌های مسلمانان گام برمی‌دارند، زیرا این گرایشها و خواسته‌ها با برنامه‌ها و اهداف «غرب» اروپا و امریکا در تضاد است.

«کریم» می‌افزاید که غرب براساس این دیدگاه لازم دانست و تاکید کرد که مخالفان مسلمان الجزایر هر طور که شد می‌بایست سرکوب شوند، هر چند که به وسیله صندوقهای رای‌گیری و شیوه‌های دموکراتیک به قدرت رسیده باشند؛ و ضرورت اقتضا کرد که این شیوه سرکوبگرانه نیز در ترکیه، مصر، سودان، تونس و ایران و سایر کشورهای عربی و مناطق گوناگون جهان اسلام در دوره‌های گذشته با شیوه‌های متفاوت به اجرا گذاشته شود.

او در یادداشتی که انستیتیوی آسپن^{۲۸} (the Aspen Institute) واشنگتن در سال ۱۹۹۸ میلادی آن را منتشر ساخت، به مسئولان امریکا توصیه کرد برای آغاز گفت و شنود با رهبران جنبشهای اسلامی وقت کشتی نکنند. در عین حال، در آن یادداشت امریکاییها را تشویق کرد با هر شیوه ممکن و ابزار ضروری از رژیمهای عرب برای سرکوب جنبشهای اسلامی پشتیبانی نمایند.

در همین حال «برنارد لوئیس» (Bernard Lewis)، استاد مرکز مطالعات خاور نزدیک دانشگاه برنستون امریکا چنین می‌گوید: در حال حاضر مهمترین و محورترین پرسش و بحث «سیاست‌گذاران غرب» (Western Policy Makers) این است که آیا اسلام عامل تهدید غرب است؟ وی تاکید می‌کند که مسلمانان شناخت گوناگونی از اسلام و از فقها و اندیشمندان خود دارند، اما به هر حال سیاست‌گذاران غربی نباید فراموش کنند که جنبشهای بنیادگرایی اسلامی دشمن غرب هستند و منافع غرب (Hostile and dan) را تهدید می‌کنند. بدون شک پیامهای «مارتین کریم» و «برنارد لوئیس» به سیاست‌گذاران غربی تفاوت چندانی با هم ندارند؛ هر چند توصیه‌های «لوئیس» - که دانشگاه مشهور برنستون او



این گونه رفتارها و موضعگیریهای ناعادلانه غربیها در برابر اسلام و مسلمانان، اوج ترس و نگرانی آنان را از امت و فرهنگ و تمدن اسلامی نشان می‌دهد. اگر شیوه برخورد و رفتار رسانه‌های اروپایی و امریکایی با موضوع کشته‌شدن یک زن پرستار استرالیایی توسط همکار انگلیسیش را در یکی از بیمارستانهای عربستان سعودی بررسی کنیم، به روشنی بی می‌بریم که چگونه غربیها از این رخدادها برای تعرض به اسلام بهره‌برداری می‌کنند.

از همه بجز، آنان چنانیاتی را که در کشورهای عرب و مسلمان مرتکب می‌شوند، اصرار می‌ورزند که به این چنانیاتی طبق قوانین آنان رسیدگی شود، نه بر اساس قوانین کشورهای اسلامی. غربیها نه فقط ما را سبک و ساده نمی‌پندارند، بلکه حاکمیتمان را بر جوامع خودی و موجودیتمان بر سرزمین خویش به رسمیت نمی‌شناسند. واقعاً می‌توان گفت که موضع نهایی، فکری، سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی غربیها در برابر مسلمانان این گونه است. آنان بر این باورند که ما حق حیات نداریم و تنها حقوق ما این است که همواره باید دنباله‌رو آنان باشیم. غربیها که خوب فهمیده‌اند امکان دارد اسلام در آینده مهجرتین عامل رقابت با آنان باشد و موازنه قدرت را به

زبان آنان دگرگون کند. آتش خشم خود را بر هر آنچه که اسلامی است و در جوامع اسلامی ظهور می‌کند، فرو می‌ریزند، چه کشورهای اسلامی و رهبران مسلمانان از آتش خشم آنان در امان نیستند.

پانوشتها

۱. آدرس سازمان تجارت جهانی روی اینترنت: www.wto.org
۲. ریچارد نیکسون سی و هفتمین رئیس جمهوری امریکاست. وی در دو دوره به ریاست جمهوری انتخاب شد و در دوره دوم بر اثر رسوایی «واترگیت» کناره‌گیری کرد.
۳. پیروزی بدون جنگ، ریچارد نیکسون، انتشارات سیمون و استرتر، شماره ثبت بین‌المللی ۰۲۱۷۲۶۱۷۶۰
۴. فرصت را منتهم شمارید؛ چالشهای امریکا در جهان تک‌قطبی، ریچارد نیکسون، انتشارات سیمون و استرتر، شماره ثبت بین‌المللی ۰۳۴۳۷۱۷۶۰
۵. اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ منحل اعلام شد.
۶. «حزب‌الله» در پی یورش اسرائیل به جنوب لبنان در سال ۱۹۸۲ به وجود آمد و سیدحسن نصرالله دبیرکل آن است.
۷. هسته جنبش مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) در سال ۱۹۸۸ توسط شهید شیخ احمد یاسین بنیانگذاری شد.
۸. بمب اسلامی، ستیف وایزمن، نشر چاپخانه نایمز، شماره ثبت بین‌المللی ۸۸۷۹۰۹۲۱۸۰
۹. آدرس مجله فورین افیئرز روی اینترنت

۱۰. کشمکش تمدنها و شکل‌گیری نظم نوین جهانی، ساموئل هانتینگتون، انتشارات تجستون، شماره ثبت بین‌المللی ۹۱۴۴۲۸۲۸۶۰
۱۱. فرزند منصف من، حنیف قریشی، انتشارات فیبر و فیبر، شماره ثبت بین‌المللی ۳۴۳۲۹۱۱۷۵۰
۱۲. سازمان پیمان ائتلاف شمالی (ناتو) به موجب پیمانی به همین نام در سال ۱۹۴۹ به وجود آمد. در آغاز کشورهای بلژیک، انگلیس، کانادا، دانمارک، فرانسه، ایسلند، ایتالیا، لاکسمبرگ، هلند، نروژ، پرتغال و امریکا در آن عضویت داشتند و سپس، کشورهای دیگری مانند یونان، ترکیه، آلمان و اسپانیا به آن پیوستند.
۱۳. جان ازبوتینو در کتابش «آنچه که برای شناخت اسلام همه به آن نیاز دارند»

۱۴. برای آگاهی بیشتر، رک: اسلام و غرب، دکتر سمیر سلیمان، استاد دانشگاه لبنان، بیروت ۱۹۹۵
۱۵. انور ابراهیم در زندان به سر می‌برد و احتمال دارد روز ۱۴ آوریل ۲۰۰۳ آزاد شود.
۱۶. پیشنهاد موافقت‌نامه دایتون در تاریخ ۲۱ نوامبر سال ۱۹۹۵ در شهر

دایتون در ایالت اوهایو امریکا به منظور توقف جنگ خونین در یوسنی و هرزگوین به رهبران مسلمانان، صربها و کرواتیها ارائه شد و سپس روز اول دسامبر همان سال در پاریس به امضا رسید.

۱۷. از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ ریاست جمهوری کشور تازه‌استقلال یافته یوسنی و هرزگوین را به عهده داشت و تا سال ۲۰۰۰ نماینده مسلمانان در شورای ریاست جمهوری یوسنی و هرزگوین بود که داوطلبانه کناره‌گیری کرد. این شورا از نمایندگان مسلمانان، صربها و کرواتیهای یوسنی تشکیل شده است. علی عزت یگوویچ در سال ۱۹۲۶ در خانواده مذهبی متولد شد و دارای دکترای حقوق بود.

۱۸. رک: کتاب اسلام و غرب، پیشین
۱۹. صلاح‌الدین یوسف ایوبی، فرمانده مسلمان کردی‌الاصل بود که در دوره ۱۱۳۸-۱۱۹۳ میلادی می‌زیست.
۲۰. صلاح‌الدین، سیاستهای جنگ مقدس، مالکولم لیونز دی جاکسون، چاپ دانشگاه کمبریج، شماره ثبت بین‌المللی ۷۴۶۵۸۵۱۲۵۰
۲۱. ریچارد اول (۱۱۵۷-۱۱۹۱ میلادی)؛ وی «شیردل» نامیده می‌شد و در سال ۱۱۸۱ به پادشاهی انگلستان رسید. در دوران سلطنت او و با همکاری فیلیپ دوم، پادشاه فرانسه و فریدریک اول، امپراتور روم سومین حمله صلیبیا به فلسطین آغاز شد، اما در نخستین روزهای جنگ به دلیل مرگ امپراتور روم و نیز به دلیل اختلافات فرماندهان سپاهیان انگلیس و فرانسه این حمله با شکست مواجه شد.

۲۲. اتحادیه اروپا یا عضویت ۱۲ کشور در سال ۱۹۹۳ میلادی تأسیس شد و در سال ۱۹۹۴ کشورهای فنلاند، سوئد و اتریش به آن پیوستند.
۲۳. موج سوم، به قلم الفین نوفر، انتشارات بانتام (Bantam books)، شماره ثبت بین‌المللی ۴۸۹۶۴۲۵۵۰

۲۴. الاحلال والحرام فی الاسلام، یوسف القرضاوی، چاپ دفتر نشر اسلامی
۲۵. ولادیمیر پوتین روز ۲۶ مارس سال ۲۰۰۰ میلادی پس از کناره‌گیری بوریس یلسین به ریاست جمهوری روسیه انتخاب شد.
۲۶. جزیره تیمور شرقی ایالتی است در جنوب غرب آسیا که بخش غربی آن در قلمرو خاک اندونزی قرار دارد. این منطقه از قرن شانزدهم میلادی تا سال ۱۹۷۵ زیر سلطه پرتغال قرار داشت. در اوت سال ۱۹۹۹ بیشتر ساکنان این جزیره که مسیحی هستند با شرکت در همه‌پرسی به سود استقلال از اندونزی رای دادند. از آن روز تاکنون این ایالت تحت قیمومیت سازمان ملل متحد قرار دارد.

۲۷. مدیر پیشین مرکز مطالعات موشه دایان دانشگاه تل‌آویو و سردبیر فصلنامه «الشرق الاوسط» است. آدرس اینترنتی او از این قرار است:

- www.martinkramer.org
۲۸. آدرس اینترنتی انستیتوی اسپن: www.aspeninst.org
 ۲۹. انفجار ساختمان وابسته به پلیس فدرال امریکا در شهر اوکلاهما در روز ۱۱ آوریل ۱۹۹۵ روی داد. این حادثه خطر واقعی شبه‌نظامیان تندرو امریکا را آشکار کرد.

